امامت در آيينه انسان کامل

يداالله دادجو

چکيده

امام، قلب و قطب عالم امكان، خليفه خدا و حجت او بر روي زمين است كه زمين هيچگاه از او خالي نيست؛ چرا كه او مدار عالم وجود و محور چرخش كائنات است. ساحت قدسي امام مجراي فيض الهي و سرچشمه هدايت در جهان تكوين و تشريع است. بي‌گمان كمال جهان هستي بدون او محقق نمي‌شود، او همان انسان كاملي است كه همه اشياء تحت سيطره، سلطه و انقياد اويند. چنين انساني در حقيقت عالم كبير است؛ در اين نوشتار به شناخت امام و تطبيق انسان كامل به امام اهتمام شده و روشن گشته است كه در عصر حاضر وجود مقدس حضرت بقية‌الله الاعظم عجل الله تعالي فرجه الشريف مصداق اكمل و آن تجلي اعظمي است كه جهان آفرينش از او بهره‌مند است.

كليد واژه‌ها: امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف، امامت، خلافت، ولايت، انسان كامل.

اصطلاح «انسان کامل» که درعرفان وتصوف مطرح است، از نظرانسان شناسي و جهان بيني عرفاني مورد توجه ويژه شيعه اماميه وفرقه اسماعيليه در مبحث امامت و ولايت است. شايد نتوان درباره اين اصطلاح تعريف واحدي ارائه داد؛ ولي مي‌توان يک تعريف کلي از آن به دست داد وگفت: انسان کامل، انساني است که متخلق به اخلاق الهي وعلت غايي آفرينش، سبب بقاي عالم وجود، مظهر جامع اسماي الهي، واسطه ميان خالق و مخلوق، واسطه فيض الهي و يگانه خليفه خداوند در زمين است. او به طور يقين، به طريقت، شريعت و حقيقت آگاهي يافته، به ظاهر و باطن راهنماي انسان‌ها است.

او را شيخ، پيشوا، هادي، مهدي، امام، خليفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان نما، اکسيراعظم، عبدالله، مرآت الحق ناميده‌اند. (جيلي، بي‌تا: ص 125-124و 206-208؛ نسفي، بي‌تا: ص 4-5؛گوهرين، 1376: ج 1و2 ص73) به هر روي، انسان کامل، انساني است که همه ارزش‌هاي انساني‌اش، هماهنگ و متناسب به حد اعلا رشد کرده و در حقيقت تا حد قهرمان همه ارزش‌هاي انساني، ارتقا، عظمت و تکامل يافته باشد. بي‌ترديد چنين گوهر نابي نمي‌تواند يک انسان خيالي و ذهني باشد؛ بلکه او يک حقيقت صاحب نقش مسلم درجهان هستي است که نمونه‌هاي فراواني از او در عالم وجود تحقق يافته و داراي مصداق آشکار مي‌باشد.

بنا بر اين مي‌توان گفت انسان کامل، کسي است که مراحل تجرد برزخي و عقلي را گذرانده و به تجرد تام عقلي برسد؛ به دليل اين که درطول علل قرارگرفته به همه مراتب پايين‌تر اشراف علمي و تسلط عيني دارد و در علم و عمل از آگاهي کامل برخوردار است (جوادي آملي، 1385: ص 301).

پيشينه تاريخي بحث انسان کامل

برخي محققان بر آنند که تعبير «انسان کامل» در ادبيات اسلامي تا قبل از قرن هفتم وجود نداشت و نخستين کسي که مسأله انسان کامل را مطرح کرده محيي الدين عربي، پدر عرفان اسلامي است. پس از محيي الدين عربي، شاگرد برجسته او، صدرالدين قونوي که او هم پس از شيخ اکبر، از بزرگ‌ترين عارفان به شمار مي‌رود، به شرح آثار عرفاني استادش همت گمارده است (مطهري، 1386: ص12).

بي‌ترديد، کتاب‌هاي انسان کامل اثر ارزشمند عزيز الدين نسفي به زبان فارسي وکتاب انسان کامل تاليف عبدالکريم جيلي و جامع الاسرار و منبع الانوار علامه سيد حيدر، از آثار گرانبهايي هستند که درباره انسان کامل به طور مشروح بحث کرده‌اند. سرانجام مي‌توان گفت عارفان مسلمان معاصر و برجسته اي همچون امام خميني5، علامه حسن زاده آملي و آيت الله جوادي آملي نيز در آثار عرفاني خويش به تفصيل از انسان کامل سخن به ميان آورده و به تبيين آن پرداخته‌اند.

حقيقت و جايگاه انسان در جهان هستي

بررسي سرشت و حقيقت انسان و ابعاد وجودي او، از موضوعاتي است که همواره مورد توجه عالمان دين، فيلسوفان و روانشناسان بوده است. عالمان دين، اخلاق، عرفان و فلسفه به فراخور تخصص خود به بررسي جايگاه انسان همت گماشته‌اند.

آنچه که بدون هيچ شکي مي‌توان درباره انسان گفت، اين است که انسان، موجودي دو بعدي است که يک بعد، همان جنبه مادي آن و ديگري بعد معنوي او است. بي‌گمان انسان تنها با تقويت بعد مادي خويش و مهمل گذاشتن بعد معنوي اش، خويشتن را به سوي غفلت، پستي و ضلالت مي‌کشاند؛ ولي اگر در کنار بعد مادي، به جنبه معنوي نيز توجه کامل کند و به تصفيه و تهذيب روح و نفس بپردازد و بالاخره به تکامل آن بينديشد، به مرحله انسانيت حرکت کرده و راه کمال را طي مي‌کند، تا جايي که مي‌تواند انسان کامل شده و سلطان جهان زميني وخليفه خدا قرار گيرد.

صدرالمتألهين مي‌گويد:

خداوند تبارک و تعالي موجودات را بر اساس شرافت و پستي طبق سنت ابداع به نحو مترتب خلق کرد؛ به طوري که در پستي به آخرين درجه خود که همان مواد عنصري به ويژه مواد زميني که منبع پستي و کثرت و دوري از لطافتند رسيد. سپس اراده کرد که موجودات را تا نهايت علو مرتبه و قله شرافت به سوي غايتش ارتقا دهد، تا جايي که موجودات با شرافت و صاحب منزلت را علت غايي و سبب کمال موجودات پست‌تر قرار داد و به همين جهت زمين را براي نبات و نبات را براي حيوان و حيوان را براي انسان و بالأخره آخرين درجه انسان که همان غايت (اکوان) که در مرتبه امامت؛ يعني انسان کامل که سلطان جهان زميني و خليفه الله است در آن قرار داد. پس زمين و آنچه در آن است به خاطر همين انسان کامل خلق شده است.

وي جاي ديگر مي‌گويد:

زماني که انسان از انگيزه‌ها و عوامل ظلمت و تاريکي و از اشتغال به شهوت و غضب، وهم و خيال اعراض حاصل کرد و با تمام وجود به حضرت حق و عالم ملکوت اعلا توجه کرد، به سعادت نهايي دست يافته و سر ملکوت براي او آشکار و پاکي جهان لاهوت براي وي منعکس مي‌شود. در اين صورت، عجايب آيات بزرگ الهي را مشاهده خواهد کرد (صدر الدين شيرازي، 1981: ج1، ص 25).

از چشم انداز امام خميني; سفر معنوي و روحاني از خانه دل و بيت تاريک نفس آغاز مي‌شود. سپس با طي مراحل و مراتب آفاق و انفس به منازل آن راه پيدا کرده و سرانجام به غايت اين سفر که همان ذات حق تعالي است نايل مي‌شود.

پس از آن که سالک، قدم بر فرق إنيت و انانيت خود گذاشت و از اين بيت خارج شد و در طلب مقصد اصلي و خداجويي، منازل و مراحل تعينات را سير کرد و قدم بر فرق هر يک گذاشت و حجب ظلمانيه و نورانيه را خرق نمود و دل از همه موجودات وکائنات بر کند و بت‌ها را از کعبه دل به يد ولايت مآبي فرو ريخت و کواکب و اقمار و شموس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش يک رو و يک جهت بي‌کدورت تعلق به غير، الهي شد…و فاني در اسماء و ذات و افعال گرديد، پس در اين حال، از خود بي‌خود شود و محو کلي برايش حاصل شود و صعق مطلق رخ دهد؛ پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصرش بيند… به حق نطق کند و به جز حق نطق نکند و از غير حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود. اين مقام، حاصل نشود، مگر با جذبه الهيه (امام خميني: 1378ص 590-591).

بنا بر اين، انسان، همان‌گونه که مي‌تواند به مرتبة پايين‌ترين موجودات و در حد چارپايان، بلکه پست‌تر سقوط کند، همچنان مي‌تواند به بالاترين مقامات بشري صعود کند، تا جايي که خليفه الهي، انسان کامل و جام جهان نماي حق شود. چنين استعدادي، انسان را به اشرف مخلوقات عالم ارتقا داده و با فعليت بخشيدن به اين قوه و استعداد، جايگاه امامت و ولايت الهي را به خود اختصاص داده و ضمن رابط شدن ميان حق و خلق واسطه فيض حق شود. چنين انساني، بر اثر اعتلا و ترقي مراتب وجودي‌اش مي‌تواند به جايي برسد كه هدايت و راهنمايي جهان تکوين و تشريع را بر عهده گرفته و هر پديده اي را به سر منزل مقصود رهنمون شود. خداوند، انسان را معلم فرشتگان قرار داده و آفرينش جهان و گردش فلک را به سبب وجود انسان کامل، توجيه پذير مي‌کند.

جايگاه و نقش محوري انسان کامل در جهان هستي

از مطالب پيش‌گفته روشن شد که انسان در مسير ترقي و سعادت مي‌تواند آن‌چنان صعود کند که در جايگاه انسان کامل، قلب تپنده جهان هستي و محور گردش کائنات شود. ساحت قدسي انسان کامل، مدار عالم وجود و محور چرخش کائنات است و حقيقت نوراني و لاهوتي انسان کامل همگان را تحت پرچم خويش با اذن الهي مديريت مي‌کند.

براي آشنايي با نقش محوري انسان کامل، ضروري است نخست به اين پرسش پاسخ دهيم که راز آفرينش انسان کامل چيست؟

بي ترديد هيچ کمالي وجود ندارد که خداوند متعال فاقد آن باشد. کمالات اکمل الهي، وابسته به غير نمي‌باشند، وگرنه خداوند بي‌نياز، محتاج غير خود مي‌شد و اين با ساحت منزه حق منافات دارد. از سوي ديگر، کمالات اسمائي نيز مطرح است که همگي اقتضاي اکمليت او را دارند؛ از اين رو ذات الهي سرشار از کمالات است. بنابراين، فيض علي الدوام، اقتضاي پاسخ گويي به هر نياز و استعدادي را دارد. اين‌جاست که آن کمالات متجلي مي‌شوند. از طرفي انسان در عالم ثابت که بر گرفته از مقام علمي الهي است، تقاضاي استعداد و دريافت چنين وجودي را دارد.

بدين ترتيب، حرکت حبي ايجابي، اقتضاي آفرينش انسان کامل را به نمايش مي‌گذارد و آفرينش او به غايت خود واصل مي‌شود. پس از آن، انسان کاملي که داراي جميع مظاهر تفصيلي و اجمالي و نيز جميع حقايق سري اسماي ذاتي، صفاتي و فعلي است، پا به عرصه هستي مي‌گذارد. او توحيد را با بياني که ناظر به اين سه مرتبه است اظهار مي‌کند و اين است معناي ذکر «لا اله الا الله وحده وحده وحده‌»؛ زيرا عبارت «وحده» تکرار نيست؛ بلکه به ترتيب ناظر به توحيد ذاتي، صفاتي و افعالي است (جوادي آملي، 1372: ص551؛ حسن زاده آملي، 1371: ص 54).

اساسا از ديدگاه عارفان در جهان هستي تنها يک وجود حکفرما است و ديگران هرچه هستند، تجليات همان يک وجود حقيقي‌اند؛ لذا کليات مراتب وجود که از يک وجود سرچشمه مي‌گيرند، منحصر در پنج مرتبه‌اند که اهل معرفت، از آن به حضرات خمس يا به اعتباري ششگانه تعبير کرده‌اند.

اول. حضرت ذات است که از آن، به غيب مطلق، عنقاي مغرب و کنز مخفي تعبير شده است.

دوم. حضرت اسما و صفات است كه در آن مشهد حق متظاهر به اسماي مختلف است و کملين از آن به «الوهيت» و در ادعيه مأثوره به «الاسم الذي خلقتَ به کذا» تعبير کرده‌اند.

سوم. حضرت افعال و عالم ارواح و عقول مجرده است ـ اعم از عقول طوليه و عرضيه و ملائکه مهيمنه ـ که واسطه در تسيطر و ترقي نيستند.

چهارم. عالم مثال است كه حق در آن حضرت ظهور دارد به صورت‌هاي مختلف دال بر حقايق.

پنجم. حضرت حس است. در اين موطن، حق تعالي ظاهر است به صورت کوني متجدد خلقي.

ششم. کون جامع انساني است که ضابط جميع حضرات مي‌باشديا «حقيقة الإنسانية عبارة عن معاد الوجود» (آشتياني، بي‌تا: ص185-186).

عبد الکريم بن ابراهيم جيلي مي‌گويد: « اعلم حفظک الله أن الإنسان الکامل هو القطب الذي تدور عليه أفلاک الوجود من أوله إلي آخره و هو واحد منذ کان الوجود إلي أبد الآبدين (جيلي، همان: ص121)؛ بدان ـ خداوند تو را حفظ کند ـ كه انسان کامل، قطبي است که افلاک وجود از نخستين تا واپسين به دور محور او مي‌گردند».

تقرير استدلال

تا کنون تا حدي با راز آفرينش انسان کامل آشنا شديم. اينک ضروري است به طور مبسوط به اقامه برهان براي لزوم حضور و وجود انسان کامل بپردازيم.

مي‌دانيم که هر صاحب کمال، بي‌ترديد به کمالات خود علم دارد؛ ولي اگر همه کمالات او در يک مجموعه هماهنگ از طريق يک منعکس کننده قوي و فوق العاده نمايش داده شود وصاحب کمال همه آن را يک جا مشاهده کند، اين گونه رؤيت براي او از لذت خاصي برخوردار است. براي وضوح بيشتر، ناگزيريم به مفهوم جلائيه و استجلائيه اشاره اي کنيم.

مراد از جلا، تجلي و ظهور ذات حق در مقام وحدت است ولي استجلا، عبارت است از تجلي و ظهور ذات حق در مراتب کثرت تعينات خارج از ذات در مظاهر.

جلا، خود را در ذات خويش ديدن است؛ ولي استجلا، خود را در مظاهر خارج از ذات ديدن.

محيي الدين عربي در اين باره مي‌گويد: «صاحب کمال به کمالات خود علم دارد؛ ولي در آينه ديدن، لذت ديگري است. حال اگر غير، به گونه اي باشد که هر چه در ناظر وجود دارد، نشان دهد، مقصود حاصل شده است».

از سوي ديگر، با وجود آن‌كه همه عالم مظهر و جلوه گاه حضرت حق هستند، مرآت کامله نيستند؛ چرا که قيود و حدود هر مظهري مانع از انعکاس جامع و کلي اسماي الهي است؛ لذا موجود کاملي لازم است تا بتواند با هويت جمعي اثر، نمايش دهنده جامع و کلي اسماي الهي باشد و آن، تنها انسان کامل است (قيصري، 1363: ص 61؛آشتياني، بي‌تا: ص165).

به هر روي، انسان کامل، جامع جميع عوالم است؛ به طوري که از جهت روح و عقلش، کتاب عقلي است که به «ام الکتاب» معروف است. از حيث قلبش کتاب «لوح محفوظ» است و از حيث نفس، کتاب «محو و اثبات» است. سپس نسبت عقل اول که همان حقيقت انسان کامل به عالم کبير و حقايق آن عالم است، نسبت روح انساني به بدن و قوايش است و اين که نفس کلي، قلب عالم کبير است؛ چنان‌که نفس ناطقه، قلب انسان است؛ به اين سبب به عالم، انسان کبير گفته مي‌شود (حسن زاده آملي، 1372: ص590).

« فالعالم کله تفصيل آدم وآدم هوالکتاب الجامع فهو للعالم کالروح من الجسد» (همان ص 655)؛

تمام عالم، تفصيل وجود آدم است وآدم، همان کتاب جامع است؛ پس آدم نسبت به عالم همچون روح نسبت به جسم است.

از نگاه فيلسوف نيز کمال جهان هستي، با وجود انسان کامل تحقق پذير است.

« کمال العالم الکوني أن يحدث منه انسان و سائر الحيوانات و النباتات يحدث إما لأجله و إما لئلاتضيع المادة… وغاية کمال الإنسان تحصيل ا لقوة النظرية للعقل المستفاد» (ابن سينا، بي‌تا: ص99-100)؛

کمال جهان هستي اين است که از آن انسان کاملي نشأت گيرد و ساير حيوانات و نباتات يا به سبب وجود آن انسان حادث مي‌شوند يا به سبب اين که ماده هستي ضايع نشود و …. غايت کمال انسان، اين است که قوه نظري او به مرتبه عقل مستفاد نايل شود.

بنابراين مي‌توان نتيجه گرفت که انسان در جهان هستي، از جايگاهي بسيار بلند برخورداراست؛ به طوري که مي‌تواندرابطة ميان خالق و مخلوق، واسطة فيض حق تعالي و صاحب ولايت تکويني و تشريعي شده و به مقام تعليم دهندة فرشتگان نائل شود. چنين انساني بي‌گمان انسان کامل است که جامع جميع عوالم است. اين انسان، عالم کبير و عالم انسان، صغيراست. از آن‌جا که خداوند خواست همة صفات وکمالات خود را درحقيقتي خارج از ذات خود مشاهده کند، انسان کامل را ايجادکردکه کمال جهان هستي با وجود انسان کامل تحقق يابد.

تطبيق انسان کامل بر امام

تا کنون جايگاه انسان کامل بررسي شد. اينک ضروري است به تطبيق انسان کامل بر امام بپردازيم. براي روشن شدن اين حقيقت که امام، همان انسان کامل است، لازم است نگاهي مقايسه‌اي به جايگاه و ويژگي‌هاي انسان کامل و امام بيفكنيم.

1. انسان کامل، خليفة الله است. «إن الإنسان الکامل لکونه خليفة الله مخلوقا علي صورة الرحمن» (شيرازي، 1981: ج 7، ص 7) انسان کامل از آن جهت که خليفه خداوند است، بر صورت خداي رحمان خلق شده است.

سر خلافت انسان، در دو سويه بودن او نهفته است؛ يعني چون يک جهت آن، ربوبي و جهت ديگرش خلقي است و چون يک پاي او در عالم است و پاي ديگر او در صقع ربوبي است، همين اتصال او به آسمان، ملاک خلافت الهي او است. (جوادي آملي، 1385: ص 484) از سوي ديگر بر اساس آيه سي‌ام سوره بقره نخستين انسان روي زمين، خليفه الهي بوده است و خداوند تعالي، خليفه خويش را امام براي مردم قرار داده است (بقره، 124).

از آن‌جا که انسان کامل، همان مقام رفيع آدميت تام است و به شخص خاص آدم اختصاص ندارد (طباطبايي، 1393: ج1، ص116)، بي‌ترديد حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام خليفه تام الهي و مصداق بارز انسان کامل است. همچنين اسم «الله» که جامع جميع اسماي الهي و محيط به همه آنها است، ناگزير بايد مظهري جامع داشته باشد. آن مظهر، خليفه خداوند است که به همه کائنات احاطه و حاکميت دارد و اصل و منشأ کائنات در نزول و صعود و سرّ فيض و امداد است. مقام نبوت و امامت، مظهري از اين خلافت و ولايت تکويني است (يثربي، 1387: ص225).

2. همواره يک انسان کامل در عالم وجود دارد. انسان کامل و خليفه الهي، همواره در زمين وجود دارد؛ چرا که خداوند متعال، براي بيان موضوع جعل خليفه از فعل ماضي (جعلتُ) يا مضارع (اجعل) که بر انجام يک بار فعل دلالت دارند، استفاده نکرده است؛ بلکه آن را با صيغه اسم فاعل آورده که بر استمرار اين امر دلالت دارد. (حسن زاده آملي، 1372: ص105) نسفي نيز در کتاب انسان کامل مي‌گويد: … و اين انسان کامل، هميشه در عالم باشد و زيادت از يکي نباشد؛ از جهت آن‌که تمامت موجودات، همچون يک شخص است و انسان کامل، دل آن شخص است و موجودات، بي‌دل نتوانند بود و دل، زيادت از يکي نبود (نسفي، بي‌تا: ص5).

انسان کامل، قطب جهان هستي است که احکام عالم بر محور او مي‌چرخد و او از ازل تا ابد، مرکز دايره وجود و واحد است. «فالقطب الذي عليه مدار أحکام العالم و هو مرکز دائرة الوجود من الأزل إلي الأبد واحد باعتبار حکم الوحدة» (ابن عربي، 1425: ج6، ص5).

از سوي ديگر، يک امام و حجت نيز همواره در جهان وجود دارد و هيچ‌گاه عالم، خالي از او نيست. اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد: اللهم بلي؛ لا تخلو الارض من قائم لله بحجة إما ظاهرا مشهورا و إما خائفا مغمورا لئلاتبطل حجج الله و بيناته… (نهج البلاغه: ص1158) بار خدايا البته چنين است که هيچ گاه زمين از حجت الهي تهي نخواهد ماند؛ چه آشکار باشد و شناخته و چه نگران ازستمگران و پنهان، تا حجت‌هاي الهي و بينات او از بين نرفته و باطل نشود.

علامه طباطبائي با استفاده از آيه شريف هفتادم سورة اسراء[1] مي‌فرمايد: «إن الإمام لايخلو عنه زمان من الأزمنة و عصر من الأعصار» (طباطبايي، 1393: ج1، ص273)؛ هيچ زماني از امام خالي نيست و هيچ عصري بدون امام متصور نيست.

استاد مطهري مي‌گويد:

بنابراين در قرآن، يک چنين برداشت عظيمي براي انسان هست که اولين انساني که پا در اين عالم مي‌گذارد، به عنوان حجت خدا، پيغمبر خدا و موجودي که با عالم غيب پيوستگي و ارتباط دارد، پا مي‌گذارد. تکيه کلام ائمه ما روي همين اصالت انسان است؛ به اين معنا که اولين انساني که روي زمين آمده است، از آن سنخ بوده و آخرين انساني هم که روي زمين باشد، از همين تيپ خواهد بودو هيچ گاه جهان انسانيت، از موجودي که جامع روح «إني جاعل في الأرض خليفة» باشد خالي نيست. (اصلا محور مسأله اين است ) ساير انسان‌ها کأنه موجوداتي هستند فرع بر وجود چنين انساني، و اگر چنين انساني نباشد، انسان‌هاي ديگر هم هرگز نخواهند بود (مطهري، 1386: ج4، ص944).

3. از ويژگي‌هايي که هم براي انسان کامل و هم براي امام ذکر شده، مقام ولايت تکويني است.

«قدرت وجودي انسان کامل، ولايت تکويني او نام دارد. ولايت تکويني انسان کامل، از آن جهت است که هر علتي تکوينا ولي معلول و هر معلولي تکوينا زير پوشش ولايت علت خود است» (جوادي آملي، 1385: ص301).

شيخ محمد حسين اصفهاني مي‌گويد: «النبي و الأئمة لهم الولاية المعنوية و سلطنة الباطنية علي جميع الأمور التکوينية و التشريعية…فهم وسائط التکوين و التشريع» (اصفهاني، 1418: ج2، ص379)؛ پيامبر و امامان، صاحب ولايت معنوي و سلطنت باطني براي جميع امور تکويني و تشريعي هستند. آنان، وسايط تکوين و تشريع مي‌باشند.

صدر المتالهين مي‌گويد: «حجت خدا و امام، واسطه در ايجاد خلق است». (صدرالمتالهن، 1367: ج2: ص468).

انسان‌هاي کامل معصوم، همان گونه که در نظام تشريع حجت بالغ خداوندهستند، در نظام تکوين نيز حجت بالغ الهي‌اند (امام خميني، 1360: ص177؛ جوادي آملي، 1381: ج3، ص90). اساسا در مکتب شيعه امامت، خلافت خدا و رياست معنوي بر دين و دنيا است. امام، انسان کاملي است که واسطه فيض خداوند و تنظيم کننده رابطه اسماي حسناي الهي است (همان: ج1، ص431). البته بدون ترديد مظاهر ولايت، مراتب گوناگوني دارند. مظهر اتم و اکمل اين اسم شريف، صاحب ولايت کليه، يعني امير‌المؤمنين عليه السلام است. آن حضرت، در تکوين و تشريع، مظهر ولايت اتم خداوند سبحان است؛ از اين رو در کائنات تصرف مي‌کند و قواي زميني و آسماني را زير تسخير و تسلط خود دارد (همو: ص431).

به هر روي دو جريان بسيار اساسي و سرنوشت ساز به وجود حجت و خليفه الهي بستگي دارد؛ يکي سامان داشتن کائنات ارضي و ديگري سامان يافتن اجتماعات بشري. جريان نخست به تداوم نظم و تکوين در جهان و جريان دوم به سامان يافتن زندگي و حرکت انسان مربوط است؛ به بيان ديگر، جريان اول به ولايت تکويني و جريان دوم به ولايت تشريعي مربوط است (حکيمي، 1382: ص 186).

سر انجام چنان که پوشيده نيست، بررسي تطبيقي همه ويژگي‌هاي انسان کامل و امام براي تبيين يگانگي انسان کامل و امام در اين مقاله ميسور نيست. به نظر مي‌رسد با توجه به شمارش برخي ويژگي‌هاي انسان کامل و امام که از سويي هر دوخليفة الهي و صاحب مقام ولايت هستند و ازسوي ديگر، هيچ‌گاه جهان از حجت خدا، انسان کامل و خليفة حق خالي نيست و تنها يک حجت الهي در هر زماني وجود دارد، براي دريافت وحدت مصداقي آن‌ها و نيل به اين‌که امام، مصداق اتم و اکمل انسان کامل است، کافي باشد.

امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف جام جهان نماي دوران

تاکنون با توجه به مباحث پيش گفته روشن شد که امام، همان خورشيد فروزاني است که در آيينة انسان کامل مي‌درخشد. اينک به اين حقيقت توجه مي‌کنيم که انسان کامل عصر و جام جهان نماي دوران ما، حضرت مهدي عليه السلام است و اين مطلب، از آيات و روايات استفاده مي‌شود. خداوند متعال مي‌فرمايد: (يا ايهاالذين آمنو ا اطيعوالله واطيعوا الرسول و اولي الامر منکم) (نساء، 59)؛ اي کساني که ايمان آورده‌ايد! از خدا و رسول و صاحبان امر، پيروي کنيد.

اين آيه، دلالت مي‌کند بر اين که مراد از «اولوالامر»، امامان معصوم عليهم السلام هستند. اگر کسي بگويد در اين زمان، ما به امام معصوم دسترسي نداريم و نمي‌توانيم از او دين و دانش فرا بگيريم و بنا بر اين، آيه شامل حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف نمي‌شود، پاسخ اين است که عدم دسترسي به امام معصوم در اين زمان، مستند به خود امت و به دليل سوء رفتار و خيانت آنان است؛ بنا براين، حکم آيه شامل امام عصر عليه السلام مي‌شود (طباطبايي، 1393: ج5، ص399 ـ 400).

امام زين العابدين عليه السلام در اين باره مي‌فرمايد: «صاحبان امر و انسان‌هاي کاملي که خداوند تعالي اطاعت از آنان را واجب کرده است، امامان هستند و دوازدهمين ولي خدا، از اوصياي رسول خدا و امامان بعد از آن مي‌باشد (طبرسي 1416: ج2، ص152) امام صادق عليه السلام نيز مي‌فرمايد: «نحن قوم فرض الله عزوجل طاعتنا» (کليني، بي‌تا: ج1، ص264 ) ما گروهي هستيم که خداوند، اطاعت ما را واجب کرده است. امام حسن عسکري عليه السلام خطاب به فرزند گرامي‌اش مي‌فرمايد: «فأنت صاحب الزمان و أنت المهدي و أنت حجةالله في أرضه»؛ پس تويي صاحب زمان و تويي مهدي و حجت خدا بر زمينش». (حر عاملي، 1366: ج7، ص21) امام حسين عليه السلام مي‌فرمايد: «دوازده امام هدايت يافته از ما هستند؛ اولشان اميرمؤمنان علي بن ابي طالب عليه السلام وآخرشان نهمين فرزند من است. او همان کسي است که حق را به پاي مي‌دارد و خداي سبحان، به وسيلة او زمين را پس از مرگ، زنده مي‌سازد و دين حق را بر همة اديان پيروزمي کند؛ اگرچه مشرکان را خوش نيايد» (همان: ج2، ص333). در زيارت جامعة کبيره مي‌خوانيم: «و أنتم نور الأخيار و هداة الابرار و حجج الجبار بکم فتح الله و بکم يختم» (طوسي، بي‌تا: ج6، ص 107)؛ شما روشني قلب نيکان و هدايت کنندة خوبان و حجت‌هاي خداوند مقتدر هستيد. خداوند، به شما آغاز کرد و به شما به پايان مي‌برد.

همچنين متصوفه ـ اعم از شيعه و سني ـ درباره قطب و خليفه الهي و انسان کامل عقيده شيعه را پذيرفته و امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف را خاتم اوليا و انسان کامل عصر معرفي کرده‌اند (مطهري، 1386: ج4، ص944) ابن عربي دربارة خصوصيات امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌گويد:

اما ختم ولايت؛ مهدي، مردي از عرب است. او در زمان ما موجود است و من در سال 595 او را شناختم و علامتي از او که حق تعالي از ديدة بندگان پوشانده است، مشاهده کرده‌ام و خداوند، آن را براي من آشکار کرد، تا جايي که خاتَم ولايت را از او ديدم (ابن عربي، 1425: ج12، ص64 و121).

وي جاي ديگر مي‌گويد:

جميع مراتب و مقامات نبوت و رسالت و ولايت در ظاهر و باطن، به حقيقت محمديه باز مي‌گردد. به تعبير ديگر، همه انبيا و اوليا به لحاظ اصل و حقيقت اصلي، همه بر يک حقيقت، يعني حقيقت محمديه‌اند که به لحاظ شرايط اجتماعي و جغرافيايي، به صورت انبيا و اولياي مختلف در آمده است؛ تا اين‌که در نهايت، کمال جلوة آن حقيقت در سلسلة انبيا در بدن عنصري حضرت خاتم الأنبياء ظهور يافته و در سلسله اوليا نيز در بدن عنصري خاتم الاولياء حضرت مهدي که ولايتش با ولايت باطني و ظاهري رسول اکرم متحد است، متجلي شده است و اولياي الهي، از اديان و مذاهب گوناگون نيز از مشکات اين ولي خاتم استرزاق مي‌کنند (ابن عربي، 1400: ص62).

علامه سيد حيدر آملي مي‌فرمايد:

ولايت (مطلقه تامه) اصالتاً براي حقيقت محمدي است که به امير المومنين و فرزندان معصوم او که از ناحيه خداوند به امامت و خلافت برگزيده شده‌اند تعلق گرفته است. بنابراين امام عصر خاتم اولياي مقيده است، و خاتم ولايت و کسي است که به وسيلة او صلاح دنيا و آخرت، به نهايت کمال مي‌رسد (آملي، 1368: ص 383).

امام خميني; در تفسير سورة مبارکه «والعصر» چنين مي‌گويد:

عصر هم محتمل است که در اين زمان حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف باشد يا انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم صلي الله عليه و آله و سلم و ائمه هدي عليهم السلام و در عصر ما حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است. قسم به عصاره موجودات عصر، فشرده موجودات، آن فشرده همه عوالم است. يک نسخه است نسخه تمام عالم. همه عالم در اين موجود در اين انسان کامل عصاره شده است. خدا به اين عصاره قسم مي‌خورد (امام خميني، 1378: ج12، ص423).

شهيد مطهري مي‌گويد:

شيعه معتقد است که با رفتن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دين جديد نمي‌آيد؛ اما مسأله حجت و انسان کامل ـ که اولين انسان روي زمين چنين بود و بايد آخرين انسان، چنان باشد ـ هرگز در ميان افراد بشر تمام نشده است. در ميان اهل تسنن، تنها طبقة متصوفه است که اين مسأله را قبول دارند؛ منتها به نام‌هاي ديگر. اين است که ما مي‌بينيم متصوفه اهل سنت با اين که متصوف هستند، مسأله امامت را در بعضي بيان هايشان طوري قبول کرده اندکه يک شيعه قبول مي‌کند. محي الدين ـ که اهل اندلس و سني مطلق و ناصبي است ـ روي ذوق عرفاني معتقد است که زمين از حجت، خالي نيست. او نظر شيعه را قبول و اسم ائمه را ذکر مي‌کند؛ تا مي‌رسد به حضرت حجت» (مطهري، 1386: ص 8 و 40 و 65 و86).

بدين روي با توجه به آيات و روايات و سخنان انديشوران بزرگ دين، ثابت مي‌شودکه امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف انسان کاملي است که چراغ هدايت وکشتي نجات امت و خليفه خدا و حجت وي در اين زمان مي‌باشد.

نتيجه

انسان، تجلي اعظمي است که حق تعالي خود را آن‌گونه که هست، در آن مي‌بيند و او همان مخلوقي است که به صورت الهي به معناي حقيقي تحقق يافته است؛ به همين سبب، همه چيز، تحت سيطره، سلطه و انقياد او است. به انسان از آن روكه در عين صغرش، مشابه آنچه در عالم هست، در خود دارد، عالم صغير اطلاق مي‌کنند؛ هر چند از نظر معنا و مرتبه، انسان، عالم کبير است. انسان کامل، قطبي است که همه افلاک وجود از اول تا آخر گرد محور او مي‌چرخد؛ يعني ساحت قدسي انسان کامل، محور گردش کائنات است.

با بررسي انجام شده، اين نتيجه به دست آمد که جايگاه و ويژگي انسان کامل و امام از هم جدا و ناسازگار نيست و از اين رو، انسان کامل همان مقام رفيع آدميت است، نه شخص خاص آدم؛ پس بي‌ترديد اميرالمؤمنين عليه السلام و نيز امامان معصوم عليهم السلام خليفه تام الهي و مصداق بارز انسان کامل هستند. در زمان ما از آن‌جا که جهان از موجودي جامع، خليفةالله و حجت الله خالي نيست، امام عصر عليه السلام صاحب ولايت معنوي و سلطنت باطني بر تمام امور تکويني و تشريعي است.

منابع و مآخذ

قرآن کريم

نهج البلاغه

1. ابن سينا، المبدا والمعاد، تهران، موسسة مطالعات اسلامي مک گيل با همکاري دانشگاه تهران، 1363ش.

2. آشتياني، سيد جلال الدين، هستي از نظر فلسفه و عرفان، تهران، نهضت زنان مسلمان، بي‌تا.

3، شرح مقدمه قيصري، تهران، امير کبير، چ 3، 1370ش.

4. آملي، سيد حيدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، علمي فرهنگي، 1368ش.

5. ابن عربي، محمد بن علي، الفتوحات المکيه، بيروت، دارالکتب العلميه، 1425ق

6، فصوص الحکم، بيروت، دارالکتاب العربي، 1400ق.

7. جوادي آملي، عبدالله، هدايت در قرآن، قم، اسراء، چاپ دوم، 1385ش.

8، تحرير التمهيد القواعد، قم، الزهرا، 1372 ش.

9، ادب فناي مقربان، قم. اسراء، چ2، 1381ش.

10، شميم ولايت در آثار آيت الله جوادي آملي، قم، اسراء، بي‌تا.

11. جيلي، عبدالکريم، الانسان الکامل في معرفة الاواخر والاوايل، لبنان، تاريخ العربي، 1420ق.

12.. الحر العا ملي، محمدبن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، تهران، دارالکتب الاسلاميه چ3، 1366ش.

13. حسن زاده آملي، حسن، انسان کامل از ديدگاه نهج البلاغه، قم، قيام، 1372ش.

14، ولايت تکويني، قم، قيام، 1371ش.

15، يازده رساله، تهران، مؤسسه مطالعات، 1363ش.

16، عيون مسائل النفس، تهران، امير کبير، 1371ش.

17. خميني، روح الله، اربعين حديث، تهران، مؤ سسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چ2، 1371ش.

18، صحيفه‌ي امام، تهران، موسسة تنطيم و نشر آثار امام خميني، 1378ش.

19. ، مصباح الهداية و الخلافة والولاية، تهران، پيام آزادي، 1360 ش.

20. دادجو، يدالله، بقيةالله فروغ حيات بخش هستي، قم، دارالفکر، 1387ش.

21. نسفي، عزيزالدين، الانسان الکامل، تصحيح ماريژان موله، تهران، کتابخانه طهوري، بي‌تا.

22. صدر الدين، محمد شيرازي، الحکمة المتعاليه في الاسفار الاربعه، بيروت، داراحياءالتراث العربي، چ3، 1981م.

23، شرح اصول کافي، تهران، موسسه مطالعات وتحقيقات فرهنگي، چاپ اول، 1367ش.

24. طباطبائي، محمد حسين، الميزان، قم، اسماعيليان، چ2، 1393ق.

25. طبرسي، ابي منصور، احتجاج، قم، اسوه، چ2.

26. قيصري، داود بن محمد، شرح القيصري علي فصوص الحکم، قم، بيدار، 1363 ش.

27. کليني، محمدبن يعقوب، كافي، دفتر نشرفرهنگ اهل‌بيت عليهم السلام ترجمه وشرح رسولي محلاتي، بي‌جا، بي‌تا.

28. گوهرين، صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، تهران، 1376 ش.

29. مطهري، مرتضي، انسان کامل، تهران، صدرا، چ9، 1386ش.

30، مجموعه آثار، قم، صدرا، چ11، 1387ش.

31. يثربي، يحيي، فلسفه امامت، قم، وثوق، 1387ش.